

## فراسوی یونان: دمکراسی یا سرمایه‌داری؟

نویسنده: میشل لووی / مترجمان: مبین رحیمی - جلال‌الدین رحیمی

**مقدمه:** میشل لووی (۱۹۳۸)<sup>۱</sup> هنوز در برزیل بود که در ۱۶ سالگی با مطالعه آثار لوکزامبورگ با مبانی مارکسیسم آشنا شد. اما این در سال ۱۹۶۱ بود که بورسیه‌ای تحصیلی زیر نظر لوسین گلدمن دریافت کرد و به فرانسه مهاجرت کرد تا شاگرد گلدمن شود. لووی بعد از اخذ دکترا مدتی در اسرائیل مشغول به تدریس جامعه‌شناسی می‌شود اما در آنجا به دلیل عقاید سیاسی‌اش اخراج می‌شود و در نهایت به فرانسه باز می‌گردد و در آنجا مدیر بخش تحقیقات جامعه‌شناسی در مرکز ملی تحقیقات علمی پاریس می‌شود. می‌توان گفت میشل لووی از نسل آخرین مارکسیست‌هایی است که بواسطه دیالکتیک‌های نابهنگام، میان اندیشه مارکس، انگلس، لنین، لوکاچ، رزا، بلوخ، بنیامین، گرامشی، چگوارا، بن سعید و مندل ارتباط برقرار می‌کند، تا کلیتی از سنت مارکسیستی را به‌مثابه دانشی انضمامی از دقیقه‌های تاریخی استوار بر پراکسیس را دوباره از نو برای ما صورت‌بندی کند: لحظه‌ای که مارکسیسم نه به‌مثابه سرکوب دقایق تاریخی، بلکه به‌عنوان آلترناتیوی در برگیرنده تمامی لحظات تاریخی در هر گوشه از این جهان نابرابر است: چه در برزیل باشد، چه در گوردستان. اما اینبار یونان بود که در بر گیرنده لحظه سرنوشت‌ساز بحرانی بود، دقیقه‌ای که عنصر ذهنی {آگاهی تاریخی} در شکل پراکسیس انقلابی یک بار دیگر مردم را به خیابان‌ها کشید.



<sup>1</sup>. Michael Löwy

\*\*\*

بگذارید با نقل قولی از نوشتاری درباره دموکراسی بورژوازی در روسیه آغاز کنیم، که در سال ۱۹۰۶ بعد از شکست انقلاب اول روسیه نوشته شده است:

«باور به اینکه میان سرمایه‌داری باشکوه و دموکراسی یا آزادی - هر واژه‌ای که ممکن است این معنی را داشته باشد - تطابق انتخابی وجود دارد، بسیار بیهوده است. این باور در همین اوان وارد روسیه شد و باوری دیرینه در ایالات متحده است... اما پرسش واقعی باید این باشد: چگونه چنین چیزهایی در دراز مدت، زیر سلطه سرمایه‌داری ممکن می‌شوند؟»

نویسنده این بیان روشن‌گر چه کسی است؟ لنین، تروتسکی، یا شاید پلخانف؟ در واقع این بیان از آن ماکس وبر<sup>2</sup> است، که به جامعه‌شناس بورژوا شناخته شده است. اگرچه وبر این بینش را هرگز بسط نداد، اما خاطر نشان می‌کند که تضادی بنیادین میان سرمایه‌داری و دموکراسی وجود دارد. به نظر می‌رسد تاریخ قرن بیستم مهر تاییدی بر این بیان است: غالباً هنگامی که به نظر رسیده باشد قدرت طبقات حاکم توسط مردم تهدید می‌شود، دموکراسی به مثابه یک خوشگذرانی تهی از عمل، پس‌رانده شده و فاشیسم (اروپا در دهه ۲۰ و ۳۰) یا دیکتاتورهای نظامی (آمریکای لاتین در دهه ۶۰ و ۷۰) جایگزین آن شده‌اند. خوشبختانه این کفایت می‌کند که امروزه در اروپا چنین موردی یافت نمی‌شود، اما در چند دهه گذشته مخصوصاً با پیروزی نئولیبرالیسم، دموکراسی ما در پایین‌ترین حد ممکن است؛ یک دموکراسی بدون محتوای اجتماعی که مثل پوست توخالی شده است. مطمئناً ما هنوز حق انتخاب داریم، اما به نظر می‌رسد تنها در انتخاب یک حزب: حزب بازار متحد<sup>3</sup> (U.M.P)، همراه با دو رونوشت دیگر که اختلاف اندکی با هم دارند: یکی نسخه جناح راست نئولیبرالی و دیگری چپ-میانه سوسیالیست لیبرال.

انحطاط دموکراسی مخصوصاً در عملکرد الیگارشی اتحادیه اروپا مشهود است، جایی که مجلس اروپا کمترین تاثیر را دارد، در حالی که قدرت به گونه‌ای محکم در دست افراد غیر منتخب، یعنی کمیسیون و بانک مرکزی اروپا قرار دارد. براساس گفته‌های گیادومنیکو مائزونی، پروفیسور اتحادیه اروپا در فلورانس و یکی از تئوریسین‌های نیمه‌رسمی اتحادیه، اروپا «نهادهای غیراکثریت لازم دارد». به عنوان مثال «نهادهای عمومی مبتنی بر هدفشان، نه در برابر انتخاب‌کنندگان مسئولیتی دارند و نه مقامات منتخب»: این تنها راهی است که ما را در برابر «حکومت مستبدانه اکثریت» مصون می‌دارد. در چنین موسساتی «کیفیت به عنوان مثال تخصص، ارتباط حرفه‌ای و احتیاط بسیار

<sup>2</sup>. Max Weber

<sup>3</sup>. United Market Party

مهم‌تر از مسئولیت مستقیم دموکراتیک هستند». چنین چیزی که به سختی قابل تصور است، بیشتر به مدافعه‌ای پر صراحت از سرشت الیگارش و ضددموکراتیک در اتحادیه اروپا می‌ماند.

با بحران کنونی اقتصادی، دموکراسی به پایین‌ترین حد ممکن تنزل یافته است. در سرمقاله اخیر روزنامه فرانسوی *Le Figaro*، نوشته شده که -موقعیت کنونی یک موقعیت استثنایی است- و این نشانگر این امر است که رویه‌های دموکراتیک نمی‌توانند همیشه قابل احترام باشند، ما وقتی می‌توانیم آن‌ها را محترم بشماریم که به وضعیت عادی برگردیم. بنابراین ما مواجهه با یک نوع اقتصاد/سیاسی «وضعیت استثنایی»<sup>۴</sup> در مفهوم کارل/شمیتی<sup>۵</sup> آن هستیم. اما چه کسی حکمفرما است که حق دارد همصدا با/شمیت «وضعیت استثنایی» را اعلام کند؟

برای مدتی، بعد از ۱۷۸۹ و قبل از اعلام انقلاب فرانسه در ۱۷۹۲، پادشاه حق الغای قانون اساسی را داشت. هر آنچه رأی مجلس ملت‌ها بود، هر آنچه خواست و آرزوی مردم فرانسه بود، دست آخر متعلق به این پادشاهی بود. اما در اروپای امروزی، پادشاه بوربون یا هابسبورگ نیست، بلکه فرمانروا همان سرمایه مالی است. همه دولت‌های کنونی اروپا بجز یونان! به گونه‌ای متعصب، مستبد و براساس یک پادشاهی غیردموکراتیک گماشته شده‌اند. چه جناح راست افراطی یا شبه‌چپ‌ها، چه محافظه‌کار، مسیحی متظاهر یا سوسیال‌دمکرات، متعصبانه در خدمت حق وتوی پادشاهشان هستند. بنابراین امروز در اروپا فرمانروایی مطلق و مستبد وجود دارد: بازار مالی جهانی. بازارهای مالی در هر کشوری دستمزدها، حقوق بازنشستگی، کاهش هزینه‌های اجتماعی، خصوصی‌سازی و نرخ بیکاری را تعیین و تحمیل می‌کنند.

مدتی پیش آن‌ها مستقیماً کسانی را که «متخصصان»<sup>۶</sup> نامیده می‌شوند برای ریاست جمهوری کاندید کردند - پایادموس در یونان و ماریو مونتی در ایتالیا- کسانی که خدمتکار باوفای بازارهای مالی هستند. بگذارید نگاه دقیق‌تری به تعدادی از این «متخصصان» داشته باشیم. آن‌ها از کجا آمدند؟ ماریو دراگی: رئیس بانک مرکزی، مدیر سابق گلدمن‌ساکس. ماریو مونتی، عضو سابق کمیسیون اروپا، او همچنین مشاور سابق گلدمن‌ساکس<sup>۷</sup> بود. مونتی و پایادموس که عضو اصلی کمیسیون سه‌جانبه -یک انجمن انتخابی از بانک‌داران و سیاست‌مداران برای بحث در مورد انجام کارهای بعدی- هستند. پیتر ساترلند: رئیس کمیسیون سه‌جانبه اروپا، عضو سابق کمیسیون اروپا، مدیر سابق گلدمن‌ساکس. ویلادیمیر دلوهی: معاون رئیس کمیسیون سه‌جانبه، مدیر فعلی کمیسیون سه‌جانبه اروپا و وزیر سابق اقتصاد در کشور چک که اکنون مشاور گلدمن‌ساکس در اروپای شرقی است. به بیانی دیگر

4. state of exception

5. Carl Schmitt

6. experts

7. Goldman Sachs

متخصصان، متصدی نجات اروپا از بحران با استفاده از کار در بانک‌هایی هستند که مستقیماً مسئول بحران‌ها در آمریکا هستند. این به معنی لیست کردن توطئه‌های اروپا بواسطه گلدمن ساکس نیست، بلکه تنها آشکار کردن سرشت الیگارشسی «متخصصان»، نخبه‌های حکفرما در اتحادیه است.

دولت‌های اروپایی نسبت به اعتراض‌های همگانی، اعتصاب‌ها و تظاهرات توده‌ای بی تفاوت هستند و در مورد افکار و یا احساسات مردم نگران نیستند آنها فقط مواظب -بشدت مواظب- افکار و احساسات بازارهای مالی، کارمندان و نمایندگی‌هایشان هستند. در دموکراسی صوری اروپا، نظرخواهی از مردم بواسطه همه‌پرسی، ارتدادی پرمخاطره است: بدترین نوع جرم در برابر بازار مقدس. اما دولت یونان با رهبری سیریزا<sup>8</sup>، ائتلافی از چپ رادیکال تشکیل داد؛ تنها جریانی که شجاعت سازماندهی این همه‌پرسی مردمی را داشت. همه‌پرسی یونان تنها در مورد مسائل اساسی اقتصادی-اجتماعی نبود، همچنین فراسوی هر چیزی پیرامون دموکراسی بود. ۶۱/۳ درصد نه یونانی‌ها، تلاش برای به پرسش کشیدن حق وتوی سلطه مالی بود. این می‌توانست نخستین گام بسوی تغییر از پادشاهی سرمایه‌داری به جمهوری دموکراتیک در اروپا باشد، اما نهادهای الیگارشسی اروپا کمترین مدارا را با دموکراسی دارند. آنها فوراً مردم یونان را برای تلاش آزادانه خود در جهت نپذیرفتن ریاضت‌ها، تحت فشار قرار دادند. تروئیکا<sup>9</sup> با تحمیل کردن یک برنامه واپسروانه اقتصادی، بی‌عدالتی اجتماعی و سنجش ناپایدار انسانی، طرحی بود برای انتقام از یونان. جناح راست آلمانی بانی این برنامه سهمگین بود و آنرا با همدستی دوستان دروغین یونان -اولاند، رنزی و...- بر یونانی‌ها تحمیل کرد.

با وجود عمیق‌تر شدن بحران‌ها و بیشتر شدن خشونت همگانی، اغوا در اروپا همچنان رو به فزونی است. بسیاری از دولت‌ها برای منحرف کردن توجه همگانی گناه را به‌گردن مهاجران می‌اندازند. بدین‌صورت: خارجی‌های بدون حق پناهندگی، مهاجران غیرهم‌تبار، مسلمان‌ها و خانه‌بدوشانی که اکنون حضور دارند، اصلی‌ترین تهدید برای کشور قلمداد می‌شوند. البته این یک فرصت‌طلبی بزرگ برای ظهور راسیسم، بیگانه‌هراسی، شبه‌فاشیسم یا حزب-های کاملاً فاشیستی در حال رشد است که اکنون در چندین کشور بخشی از دولت‌ها را تشکیل می‌دهند، و این تهدیدی بسیار جدی برای دموکراسی در اروپا است.

یگانه امید، القای آرمان برای خلق اروپایی دیگر است، اروپایی فراسوی رقابت وحشیانه، فراسوی سیاست‌های بی‌رحمانه ریاضتی و فراسوی بازپرداخت وام‌های جاودانه. اروپایی دیگر ممکن است: اجتماعی یکتا و زیست‌محیطی، اروپایی دموکراتیک؛ اما بدون مبارزه همگانی مردم اروپا فراسوی مرزهای قومی و محدودیت‌های تنگ‌نظرانه دولت-

<sup>8</sup>. Syriza

<sup>9</sup>. Catastroika

ملت، نمی‌توان به آن دست یافت. به بیانی دیگر امید ما برای آینده برآشفتگی مردمی و جنبش‌های اجتماعی‌ای است که هم اکنون در چندین کشور بویژه در میان مردان و زنان جوان در حال بپاخاستن هستند. دیگر برای جنبش‌های اجتماعی به گونه‌ای روزافزون آشکار شده‌است که مبارزه برای دموکراسی، مبارزه بر علیه نئولیبرالیسم است و در آخر سر هم مبارزه بر علیه خود سرمایه‌داری است که در سرشت خود، همان‌گونه که صد سال پیش ماکس وبر خاطر نشان کرد، نظامی نادمکراتیک است.

Michael Lowy-6 August 2015

\*\*\*

منبع: Europe Solidaire Sans Frontières

*Greece and beyond: Capitalism versus Democracy in Europe*

\* To be published in a Greek daily August 8, 2015.

URI : <https://www.europe-solidaire.org:80/spip.php?article35587>